

ایرانشناسی در ایتالیا*

نوشته آنجلو میکله بیه مونتسه
ترجمه مرتضی اسعدی

(۱) پیشینه

سابقه مطالعات ایرانی در ایتالیا به نیمه دوم قرن شانزدهم بازمی‌گردد، قری که در آن، بر پایه شواهد زبانی و ادبی فارسی، رهیافتی محققانه در این زمینه شکل گرفت. پیشتر، کشف جغرافیایی ایران و اشتغال سیاسی به امور آن - که دقیقاً از یک قرن قبل، از زمان به قدرت رسیدن اوزون حسن آق‌قویونلو (۱۴۵۷ تا ۱۴۷۸)، آغاز شده بود - راه را برای این توجه عالمانه جدید گشوده و هموار کرده بود.

ایران در آن سالها قدرت مستقلی شمرده می‌شد که در مرزهای غربی خود با قدرت عثمانی معارضه داشت. سلطان محمد فاتح، که در سال ۱۴۵۳ میلادی قسطنطنیه (بعداً استانبول) را فتح کرده بود، در نظارت بر آمد و شد و تجارت دریایی بین آسیا و مدیترانه، رقیب بزرگ ایران و ونیز بود. از همین رو بود که دولت پاپ، به علاقه دینی، و ونیز، به عنوان قدرت مسلط دریایی حوزه مدیترانه شرقی، نخست با اوزون حسن و سپس با صفویه روابط صمیمانه دیپلماتیک برقرار کردند و پیمانهای اتحاد منعقد ساختند. از این زمان به بعد، هیئتهای تبلیغی، زوار مسیحی، سفرا، سیاحان و بازرگانان نقش افراد مطلع واسطه این رابطه را ایفا می‌کردند. بخش اعظم گزارشها و یادداشتهایی را که از این منبع مایه می‌گرفت و اساساً هم جغرافیایی بود ونیزیها نوشتند که به همه امور دیپلماتیک و نظامی و جغرافیایی و اقتصادی و مذهبی این منطقه علاقه داشتند (Tiepolo, ۱۹۷۳).

از جمله این نوشته‌ها، امروزه سفرنامه‌های باربارو (Barbaro) و کنتارینی (Contarini)، با انبوه گزارشها و توصیفاتشان، موجودند (لاکهارت Lockhart و دیگران، ۱۹۷۳). مطالب تاریخی موجود در یادداشتهای مارین سانودو ایل جوانی (M. Sanudo il Giovane)، که حاوی رونوشتهایی از گزارشها و اسناد مربوط به قدرت یافتن صفویان (در فاصله ۱۵۰۱ تا ۱۵۲۴) است، با حذف حشو و زوائد آن به صورت متنی یکپارچه (به ویرایش Scarcia Amoretti, ۱۹۷۹)، به چاپ رسیده و گوشه‌هایی از زندگی و اقدامات شاه اسماعیل صفوی را روشن ساخته است. به قدرت رسیدن این صرخه (مرشد و شاه «صفوی») در

ایتالیا طنین خاصی یافت، زیرا عامه ایتالیاییها به او به چشم يك «پیامبر جدید» نگاه می‌کردند و حتی نوشته‌ای در این باره از لئوناردو (Leonardo) در دست است (Ponte, ۱۹۷۹). گزارشهای یکی از دیپلماتها، به نام میکله بمبره (M. Membre)، که در سال ۱۵۴۲ نوشته شده و اخیراً کشف و (با ویرایش کاردونا Cardona و مقدمه جان روبرتو اسکارجیا G. Scarcia) نشر گردیده است، منبعی غنی و پراطلاع درباره ساختار سیاسی و اجتماعی امپراتوری صفویان در دوره حکومت شاه طهماسب به دست می‌دهد.

رهیافت عالمانه ایتالیاییها در این زمینه از وقوف روزافزون ایشان به اصالتهای فرهنگی ایران اسلامی نشأت می‌یافت. آنچه تا آن زمان اجمالاً از متعلقات جهان اسلام، که عنصر عرب و ترک در آن غلبه داشت، تلقی می‌شد به تدریج به عنوان يك زبان مستقل با يك میراث فرهنگی درخشان تمایز یافت.

یکی از مقدمات بارز این جریان هنگامی فراهم آمد که استفن پنجم کاتولیکوس یا بطریق ایالت مسیحی نشین ارمنیه بزرگ، که مرکز سیاسی آن شهر تبریز بود، يك نسخه خطی بسیار نادر از اناجیل اربعه (با عنوان الانجیل المعظم) را به پاپ پل سوم (رم، ۱۵۴۸) هدیه کرد. این نسخه خطی یکی از ترجمه‌های مهم فارسی اناجیل اربعه از زبان سریانی بود (Messina, ۱۹۵۱). در گام بعدی تدارک این مقدمات، یکی از حوزه‌های علمای ونیزی بانی نشر کتاب سفر زیارتی سه شاهزاده سردنید (۱۵۵۷) شد که شخص تبریزی الاصلی، به نام کریستوفر ارمنی (Christoforo Armeno)، آن را از فارسی به ایتالیایی ترجمه کرده بود. این کتاب حاوی داستانهای عاشقانه بهرام گور و کنیزش، دلارام، بود (اما با اشعار هفت پیکر نظامی، که پس از فردوسی نخستین کسی بود که این داستانها را به شعر درآورده بود، مطابقت نداشت). انتشار این کتاب در اروپای آن روزگار با اقبال نظرگیری مواجه شد و داستانهای آن دوباره ترجمه و اقتباس شد (Cerulli, ۱۹۷۵). اوراس والهول (Horace Walpole, ۱۷۵۴) ماجراها، فال بینی‌ها، و پیچیدگی و رازواری این داستانها، بخصوص،

از آن میان، داستان سه شاهزاده سراندیبی را «يك كشف عظيم اتفاقي» (یا اصطلاحاً serendipity) دانست، و تامس هاکسلی آنها را «غیبگویی» خواند. این کتاب صورت بسیار مختصر شده و اساساً مبتنی بر بازنگاری پیچیده شعر هشت بهشت امیر خسرو دهلوی است که در واقع پاسخی به نظامی بوده و اولین قصه آن دقیقاً همان قصه سه شاهزاده سرندیبی است. سفر زیارتی (Pilgrimage) نخستین ترجمه از يك اثر ادبی فارسی بود که در اروپا منتشر می‌شد.

جووان باتیستا رایموندی (Raimondi، حدود ۱۵۳۶ تا ۱۶۱۴)، که بزرگترین شرق شناس ایتالیایی عصر خود بود، زبان فارسی را زیباترین زبان جهان می‌دانست و معتقد بود که این زبان برای بیان مفاهیم در قالب شعر از فرآیند غربی برخوردار است. رایموندی اداره مطبوعه شرقی مدیچی‌ها (ر.م، ۱۵۸۴) را بر عهده داشت که تأسیس آن باعث تشویق گردآوری مجموعه وسیعی از مخطوطات شرقی برای مطالعه یا چاپ، بویژه در زمینه‌های متون دینی و مقدس، راهنماهای زبان آموزی، و متون علمی کهن شده بود (نخستین متن عربی قانون این سینا را همین مطبوعه در سال ۱۵۹۳ چاپ کرد). جووان باتیستا وکیتی (Vecchietti) و برادرش، جرولامو (Gerolamo)، در جریان سفر هاشان به مصر و خاور نزدیک و ایران و هند (۱۵۹۱ تا ۱۶۰۷) مخطوطات شرقی مهم فراوانی گرد آوردند. جووان باتیستا وکیتی بنیانگذار مطالعه در ادبیات یهودی-ایرانی در ایتالیا بود. جرولامو از قاهره همراه خود يك نسخه خطی از شاهنامه فردوسی (جلد اول) با تاریخ کتابت ۶۱۴ به ایتالیا برده بود که تا کنون کهنترین نسخه خطی شاهنامه در جهان شمرده می‌شود. به نظر می‌رسد که این نسخه خطی اصلاً به طایفه عیاران اخی در آناتولی ترکیه تعلق داشته است. این نسخه (با شماره C1. III. 24) در کتابخانه ملی فلورانس نگاهداری می‌شد. نگارنده در همانجا به اهمیت و قدمت آن پی برد و آن را بازیافت. رایموندی در نظر داشت يك کتاب دستور زبان فارسی و چندین فرهنگ دوزبان فارسی چاپ و منتشر کند، اما این کتابها هیچگاه تکمیل یا به‌ر حال چاپ نشد. با اینهمه، کارهای مبتکرانه و کاشفانه رایموندی و برادران وکیتی، که هر سه فیلسوف و دانشمند بودند، بازتابهای گسترده‌ای در محافل شرق شناسانه و علمی اروپا یافت (Piemontese, ۱۹۸۲b).

در قرن هفدهم میلادی، با زوال نقش سیاسی و نیز، مطالعات شرقی در ایتالیا بیش از پیش به انحصار تشکیلات کلیسایی درآمد که در جریان واکنش به نهضت اصلاح دین پروتستانها تجدید سازمان یافته بود. وارثان مطبوعه شرقی مدیچی، بعضاً همچون بنیاد تبلیغات دینی (ر.م، ۱۶۲۲) و کتابخانه حوزه علمیه کاتولیک (پادوا، ۱۶۸۴)، تشکیلاتی بودند که همه همتشان اختصاصاً به بسط و اشاعه مذهب کاتولیک معطوف بود. در میان مبلغان کاتولیکی که در این زمینه در ایران فعالیت می‌کردند، اینیازودی جسو (Ignazio di Gesu) ی کرملی، با کاری که در زمینه توصیف نظری و عملی دستور زبان و فرهنگ فارسی (Orsatti, ۱۹۸۱) کرده بود، ممتاز بود. پیترو دلواله، سیاح و «زایر» کاتولیک رومی (۱۵۸۶ تا ۱۶۵۲) نیز تبحری در نگاه گزینشگرانه نشان

داده که با منافع و مصالح گروههای مختلف کلیسایی و آزاداندیشانه‌تر پیرامون وی بی ارتباط نبوده است. وی در مناظرات اسلامی-مسیحی، که بسیار باب روز آن ایام بوده، مشارکت جسته و در مجادلات اعتقادی هیئت‌های تبلیغی کلیسایی با فیلسوف شیعه پرآوازه آن روزگار، سید احمدین زین العابدین علوی عاملی اصفهانی (متوفی حدود ۱۰۶۰/۱۶۵۰)، شرکت داشته است. دلواله به فارسی شعر می‌سروده و، همچنانکه از اهتمامش به جمع‌آوری و استنساخ مخطوطات فارسی برمی‌آمده، در نظر داشته است که به مطالعات گوناگونی بپردازد. وی از آغازگران فصل جدیدی در مطالعات ادبیات فارسی در اروپاست که شامل تدارک متون اروپایی در این زمینه، بویژه با انگ و رنگ مسیحیانه باب طبع آن روزگار، می‌شده است (Gaeta and Lockhart, ۱۹۷۲; E. Rossi, ۱۹۴۸).

مجموعه‌های درخور توجه دیگری از مخطوطات فارسی نیز به همت سیاح دانشمند، لوییجی فردیناندو مارسیلی (L. F. Marsili، بولونیا، ۱۶۵۸ تا ۱۷۳۰)، و یاکوپو نانی (J. Nani، ونیز، ۱۷۲۵ تا ۱۷۹۷)، که هر دو در عین حال متخصص فنون و هنرهای نظامی بودند،

حاشیه:

* این مقاله که خانم نیکی کدی آن را از ایتالیایی به انگلیسی ترجمه کرده بوده، از شماره مخصوص نشریه مطالعات ایرانی با مشخصات کتابشناسی زیر برگرفته و ترجمه شده است:

Piemontese, Angelo, "Italian Scholarship on Iran (An Outline, 1557-1987)" in *Iranian Studies*, ed. by Rudi Matthee and Nikki Keddie, vol. XX, no. 2-4 (1987), pp. 99-120.

قابل ذکر است که بیه مونتسه مقاله‌ای دیگر با عنوان «تاریخچه ایرانشناسی در ایتالیا» در مجموعه انجمنواره بررسی مسائل ایرانشناسی (به کوشش علی موسوی گرمارودی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۹۱ تا ۱۰۹) به فارسی نوشته و منتشر کرده بود که چون زماناً بعد از تألیف مقاله حاضر (۱۳۶۶/۱۹۸۷) نوشته شده بوده، به نظر می‌رسد تحریر کوتاه شده و دیگرگونی از همین مقاله حاضر باشد. به‌رحال، همچنانکه خود مؤلف شفاهاً تأکید داشته، و مقایسه دو مقاله نیز نشان می‌دهد، مقاله حاضر چیزی جز آن مقاله، و در واقع تحریر تفصیلی و کامل آن با ساخت و صورتی دیگر است.

پروفیسور آنجلومیکله پیه‌مونتسه، نویسنده این مقاله، که در حال حاضر رایشن فرهنگی ایتالیا در ایران است، از سال ۱۳۴۶/۱۹۶۷ استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و فلسفه دانشگاه رم بوده و بسیاری از ایرانشناسان صاحب‌نام کنونی ایتالیا از شاگردان او بوده‌اند. آثار او عمدتاً درباره زبانشناسی و دستور زبان فارسی، روابط ایران و ایتالیا در دوره قاجار، و کتابشناسی نسخ خطی فارسی در ایتالیا است. علاوه بر این، درباره سنت زورخانه، تاریخ مطالعات ایرانشناسی در ایتالیا، تاریخ خط عربی و هنر ایرانی کتابت، و بازآفرینی موضوعات و قهرمانان ایرانی در متون ادبی ایتالیایی، بخصوص در تئاتر و موسیقی، نیز تحقیق و مطالعه کرده است. م.

۱) نگارنده مقاله شرحی درباره این مطلب نوشته که در نشریه *Filologia e Critica*, Rome, 12, 1987 منتشر شده است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید به: A. Wesseiski, "Quellen und Nachwirkungen der Haft Paikar" (منابع و طینتهای هفت‌بیکر) در *Der Islam, Zeit f. Gesch u. Kult. des Isl.* T. G. Remer, ed., *Serendipity and Three* و *Orients*, 22, 1935: 106-19 *Princes: From the Pilgrimage of 1557*, Norman Ok., 1965.

از قلمرو عثمانی گردآوری شد. ج. پ. بودستا (G. B. Podesta, ۱۶۴۰ تا ۱۷۲۷)، رسالات گوناگون نوعاً زبانشناسانه‌ای دروین چاپ و منتشر کرد که در آنها به زبان فارسی نیز در عرض زبانهای عربی و ترکی عنایت شده و به ندرت از آنها متمایز گردیده بود. در میان سیاحانی که شرح و وصفی درباره ایران نوشته‌اند باید یکی دیگر از آباء کلیسای کرملی به نام لئوناردو دی سن چچیلیه (Leonardo di S. Cecilia, ۱۷۰۲ تا ۱۷۸۴) را نیز نام برد.

با این حال، به نظر می‌رسد که مطالعات ایرانی در ایتالیای قرن هجدهم نوعی سیر قهقراپی داشته و انبان این قرن از این مطالعات تقریباً تهی است. شاید این رکود و سکون ناشی از انحطاط سیاسی دولتهای ایتالیا و ایران و توقف روابط تجاری دو کشور در آن ایام بوده باشد. در این دوره، در میان تمام دولتهای ایتالیایی، تنها دولت پاپ، از طریق هیتهای تبلیغی اعزامی، همچنان روابط مستحکم خود را با ایران حفظ کرده بود. ثمره نهایی این مداومت مبلغانه فراهم آمدن نخستین شرح و توصیف علمی زبان کردی به همت مانوریزو گارزونی (Maurizio Garzoni) بود که در سال ۱۷۸۷ در رم منتشر شد (Coletti, ۱۹۸۴; Galletti, ۱۹۷۸).

۲) عصر جدید

از سالهای دهه ۱۸۳۰ به این سو، مملکت پیمون-ساردنی (Piedmont-Sardinia) بویژه در پرتو ارشادات دولتمردی به نام کاوور (Cavour) با آهنگی شتابان به قدرتی تبدیل می‌شد که می‌خواست دولتهای متعدد و مشتت ایتالیایی را به کام بکشد و یکپارچه کند. در سالهای دهه ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ سفیر پیمون-ساردنی در استانبول مسؤلیت داشت تا روابط دیپلماتیک و تجاری با ایران را تجدید کند. و این روابط، در واقع، با اعزام فرخ خان غفاری (امین الدوله) به اروپا (در سال ۱۸۵۷) دوباره برقرار شد. رومالدو تکو (R. Tecco)، سفیر این مملکت در استانبول، مجموعه‌ای از نسخ خطی شرقی برای سلطان خود گرد آورده بود که در میان آنها مجموعه کوچک ولی بسیار ارزشمندی از مخطوطات فارسی وجود داشت که امروزه در کتابخانه سلطنتی تورینو (پایتخت مملکت پیمون-ساردنی در آن روزگار) نگاهداری می‌شود. گاسپاره گورسیو (Gaspere Gorresio)، که زبانهای شرقی را در پاریس و وین آموخته بود، با همکاری ر. تکو جزوه‌ای درباره یکی از این مخطوطات منتشر کرد (۱۸۳۶). این نسخه خطی عبارت بود از دیوان علی بن فتح الله مدانی، متخلص به «صابر» اصفهانی، شاعر مدیحه‌سرای فارسی‌گو و نقاش دربار سلطان محمد فاتح عثمانی، که به خط خود او در سال ۸۸۱ کتابت شده بود (D'Erme, ۱۹۷۰).

اعزام هیئت نمایندگی فوق‌العاده مملکت جدید یکپارچه ایتالیا به ایران در سال ۱۸۶۲ حادثه بسیار مهمی بود که بزودی آثار مثبت خود را، هم بر اعاده روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور و هم بر فتح باب مجدد مطالعات ایرانی در ایتالیا، نمودار ساخت. هدف از اعزام این هیئت نمایندگی، که در عین حال اقدامی دیپلماتیک و تجاری و علمی

تلقی می‌شد، آن بود که، به یاد دوستیهای قدیم، روابط دو کشور را بر مبنایی تازه از نو برقرار کند. لذا، کریستوفورو نگری (C. Negri)، دولتمرد و محقق ایتالیایی، به همین مناسبت گولیتلمو برچه (G. Berchet) را مأمور کرد تا کتاب مشهور خود را در زمینه مستندات تاریخی روابط جمهوری ونیز با ایران از روزگار اوزون حسن آق قویونلو به بعد، تدوین کند (تورینو، ۱۸۶۵). گروهی از دانشمندان ایتالیایی نیز، شامل ج. دوریا (G. Doria)، فیلیپو د فیلیپی (F. De Fillipi)، و م. لسونا (M. Lessona)، تحقیقاتی در مجموعه گیاهان و جانوران ایران انجام دادند و یادداشت‌های علمی مهمی فراهم آوردند. هیئت نمایندگی مزبور در تهران با گروهی از افسران ایتالیایی که در ایران اقامت گزیده و آموزش نیروی نظامی منظم حکومت قاجار را بر عهده گرفته بودند، ملاقات کرد. یکی از این افسران، که ریاست بقیه را نیز بر عهده داشت، ژنرال انریکو آندرینینی (Enrico Andreini، حدود ۱۸۲۸ تا ۱۸۹۴) بود که به عنوان نماینده رسمی حکومت ایتالیا در ایران عمل می‌کرد و با ارسال مجموعه‌ای از گزارشها و اسناد (۱۸۷۱ تا ۱۸۸۶) حکومت متبوع خود را در جریان امور ایران قرار می‌داد. در این ایام، کنت مونته فورته (Monteforte) سیسیلی ازوین، پایتخت اتریش (که دشمن ایتالیا بود) وارد ایران شد و اولین نیروی پلیس ایران را که در نظر بود به شیوه اروپایی سازمان بیابد تشکیل داد. مهاجرت افسران ایتالیایی به ایران از اوایل دوران قاجار سابقه داشت: یکی از نخستین افسران مهاجر ف. کلمباری (F. Colombari)، افسر توپخانه، نقاش، و مشاور محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ ق.) و صدراعظم او، حاج میرزا آغاسی، بود (Piemontese, ۱۹۷۲, ۱۹۸۴). یکی دیگر از اعضای هیئت نمایندگی فوق‌العاده مزبور جاکومو لینیانا (Giacomo Lignana, ۱۸۲۷ تا ۱۸۹۱)، زبانشناس ایتالیایی و محرم اسرار کاوور بود که (در سال ۱۸۴۷ در بِن) نزد ایرانشناسانی همچون لاسن (C. Lassen) و اشپیگل شاگردی کرده بود. لینیانا، در مقام استاد ادبیات تطبیقی و فقه‌اللغه هندوایرانی، بانی تدریس زبان فارسی در مؤسسه مطالعات شرقی ناپل (Naples Oriental Institute, ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۵) و نیز تدریس زبانهای ایرانی در دانشگاه رم (۱۸۷۱) شد. مطالعه و تدریس زبان فارسی در ناپل را پس از لینیانا یکی از شاگردان او به نام گرارو د وینچنتیس (Gherardo de Vincentiis, ۱۸۴۵ تا ۱۹۰۷)، که آثاری در زمینه‌های ادبی و زبانشناسی منتشر کرده بود، و لونیچی بونلی (L. Bonelli, ۱۸۶۵ تا ۱۹۴۷)، ترک‌شناس و اسلام‌شناسی که خصوصاً با انتشار اثری در توصیف و توضیح زبان فارسی مردم کابل به مطالعات ایرانشناسانه نیز علاقه نشان داده بود، ادامه دادند.

در تورینو، ایتالو پیزی (Italo Pizzi, ۱۸۴۹ تا ۱۹۲۰)، مهمترین ایرانشناس ایتالیایی آن ایام، از سال ۱۸۸۵ به بعد استاد زبانشناسی و زبان فارسی بود. وی، به‌عنوان یکی از مخالفان مکتب زبانشناسی آلمانی و نمایندگان ایتالیایی آن، از مشرب خاص خود درباره کیفیت انتشار متون که برآمده از امیال و آرزوهای ادیبی محقق و مشتاق اشاعه متون کهن شرقی و غربی در میان مردم با فرهنگ طبقه متوسط بود،

نظایر آن، کار می‌کردند. حتی تا سالهای پس از نیمه قرن بیستم نیز وضع مطالعات ایرانی اساساً بر همین منوال بود و متأسفانه به نظر می‌رسد که این تلقی جنبی خصیصه‌لایتنر ایرانی‌شناسی در ایتالیا باشد. احياناً پیچیدگی ویژه تمدن در فلات ایران نیز با این تلقی سازگارتر بوده است.

یکی از متخصصان زبان سریانی به نام فورلانی (G. Furlani، ۱۸۸۵ تا ۱۹۶۳) دربارهٔ دین و تمدن ایلام باستان، فرهنگ پارسیان، و تعالیم ماندایی و یزیدی مطالعه کرده است. خط و الفبای اولیه ایلامی اخیراً در یکی از آثار ماندگار پ. مریجی (P. Meriggi) بررسی شده است. در چهل سال گذشته آلبرتوم (Alberto M.) و بونو سیمونتا (Bono Simonetta) آثار متعدّد و مهمّ اما منتشر و مرفّقی دربارهٔ مسکوکات پارسی فراهم آورده‌اند. رافائله پتازونی (R. Pettazzoni، ۱۸۸۳ تا ۱۹۶۳) نیز آثار مهمّی دربارهٔ آیین مهرپرستی و تاریخ دین زرتشت، از دیدگاه جنبه‌ها و ارزشهای عامّ (دینی) نوشته است.

آنتونیو پالیارو (A. Pagliaro، ۱۸۹۸ تا ۱۹۶۳) در فاصلهٔ سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴ در هایدلبرگ شاگرد کریستیان بارتولومه (C. Bartholomae) بود و بعداً در دانشگاه رم فقه‌اللغهٔ ایرانی تدریس کرد. او دربارهٔ مهمّترین زبانهای ایران باستان، آمانخواهی زرتشتی، مفهوم ایرانی نظام شاهنشاهی، امپراتوری اسکندر کبیر، فرهنگ نویسی پهلوی، ادبیات حماسی-تغزلی فارسی میانه، و حقوق ساسانی و تطبیق آن با نهادهای قضایی رومی مطالعه کرده است. در ادامهٔ موضوع اخیر، بوچی (O. Bucci) نیز چندی پیش اثری دربارهٔ آراء و احکام قضایی و نهادهای اجتماعی ایران هخامنشی منتشر کرد. جوسپه مسینا (G. Messina، ۱۸۹۳ تا ۱۹۵۱)، که از شاگردان مارکوارت بوده و برخی از آثار او را پس از مرگش ویرایش و منتشر کرده، دربارهٔ زبان فاخر آرامی، زبان پهلوی، متون و موضوعات مقدس دینی در ایران باستان، اصل و منشأ مجوسان در سنت زرتشتی، مانویت و اشاعهٔ مسیحیت در آسیای مرکزی تا عصر مغول، و شعر عرفانی فارسی تحقیق کرده است.

اوجو مونره د ویلارد (Ugo Monneret de Villard، ۱۸۸۱ تا ۱۹۵۴) آثاری دربارهٔ بخشهای مختلف تاریخ هنر ایرانی، بویژه هنر هخامنشی و معماری و نساجی در ایران عصر اسلامی منتشر کرده است. مطالعات او دربارهٔ نحوهٔ بسط و اشاعهٔ دین مانوی در اطراف ایران، تأثیرات فرهنگی ایران در مشرق افریقا، و منابع شرقی افسانهٔ مجوس که همگی در اناجیل نیز آمده (۱۹۵۲) در خور توجه‌اند.

برگزاری جشنهای سالگرد هزارهٔ فردوسی (۱۳۱۳) حادثهٔ مهمی در تاریخ سیاسی و ادبی ایران اسلامی بود. میکلائولو گویدی، کارلو نالینو، و آنتونیو پالیارو به همین مناسبت آثاری منتشر کردند و سخنرانیهای ایراد نمودند و نسخ خطی شاهنامهٔ موجود در ایتالیا به تصحیح فرانچسکو گابریلی و جوسپه گابریلی چاپ شد.

ایتوره روسی (E. Rossi، ۱۸۹۴ تا ۱۹۵۵)، ترک‌شناس ایتالیایی، در فاصلهٔ سالهای حدود ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۸ در دانشگاه رم زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌کرد و آثاری دربارهٔ دستور زبان فارسی،

پیروی می‌کرد. وی حدود پنجاه سال به عنوان شرقشناس، متخصص تعلیم و تربیت، مترجم و شاعر کار کرد. ادبیات تطبیقی و حماسه‌های ایرانی زمینه‌های تحقیقاتی مورد علاقهٔ او بودند. و او حماسه‌های ایرانی را نوعی بیان احساس «ملی» ضد عرب ایرانیان می‌دانست و برای آن میانی آریایی قابل بود. وی شاهنامهٔ فردوسی را تماماً با پاره‌های یازده هجایی به شعر ترجمه کرده (تورینو، ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۹) و این سبک استادانه و انتخاب هنرمندانه را در پاسخ به ترجمهٔ آنتور فرانسوی ژول مول از شاهنامه اختیار کرده است. سایر آثار عمدهٔ یزیدی از جمله مشتمل بر راهنمای زبان آموز فارسی، شامل مجموعه‌ای از امثال و حکم، گزیده‌ای از اوستا، ترجمهٔ کامل گلستان سعدی، تاریخ شعر فارسی که شامل منتخبات فراوانی از اشعار (فارسی) ترجمه شده و توضیحاتی دربارهٔ ادبیات تطبیقی است. این تاریخ شعر فارسی اخیر صرفاً دورهٔ کلاسیک یا کهن شعر فارسی را در بر می‌گیرد و فقط تا جامی، که یزیدی او را آخرین شاعر قابل ذکر ایرانی می‌داند، پیش می‌آید (ص ۲۴۵ تا ۲۵۷، ۱۹۷۳؛ Gabrieli، ۱۹۷۹؛ Zipoli).

ویتوریو روگاری (Vittorio Rugarli، ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۰)، داماد و شاگرد یزیدی، که از جمله گزیده‌هایی از برزنامه و گرشاسب نام و همهٔ کک‌نامه را به ایتالیایی ترجمه کرده بود، نیز به عنوان یکی از مترجمان زبدهٔ متون حماسی فارسی شهرت داشت. کارلو نالینو (C. A. Nallino، ۱۸۷۲ تا ۱۹۳۸) عرب‌شناس، که فارسی را نزد یزیدی آموخته بود، نیز آثاری دربارهٔ برخی موضوعات ایرانی، همچون متون پهلوی و آثار ابن مقفع، نوشت. اسلام‌شناسان دیگری مانند م. گویدی (M. Guidi، ۱۸۸۶ تا ۱۹۴۶)، م. مورنو (M. Moreno، ۱۸۹۲ تا ۱۹۶۴) و بعدها فرانچسکو گابریلی (F. Gabrieli، متولد ۱۹۰۴) نیز دربارهٔ ابن مقفع و آثار او، که نشان‌دهندهٔ تنازع میان مانویت و اسلام و انتقال میراث ادبی ایران به زبان عربی بود، کار کردند. لئونه کایتانی (L. Caetani، ۱۸۶۹ تا ۱۹۳۵)، یکی دیگر از اسلام‌شناسان ایتالیایی، دربارهٔ افول و انحطاط امپراتوری ساسانی و بازسازی تاریخ فتح ایران به دست اعراب مطالعه کرد. کایتانی در جریان سفرش به ایران و هند مجموعه‌ای از مخطوطات فارسی فراهم آورد که حاوی متون منظوم و منثور تاریخی فراوانی بود و اینک در بنیادی در رم به نام خود او، در نزدیکی آکادمی ملی لینه‌ای رم (National Academy dei Lincei)، نگهداری می‌شود. جوسپه گابریلی (G. Gabrieli، ۱۸۷۲ تا ۱۹۴۲) کتابشناسها و فهرستهای از مجموعه‌های مخطوطات، اسناد و گزارشها، و مطالعات ایرانی در ایتالیا فراهم آورده است.

با همهٔ این احوال، ایران در کانون توجه همهٔ شرق‌شناسان ایتالیایی نیست. سالها طول کشید تا مطالعات ایرانی در ایتالیا به عنوان یک سنت علمی و تحقیقاتی جا بیفتد یا در میان درسهای دانشگاهی جا باز کند و سامانی را که بایستهٔ یک رشتهٔ تحصیلی است بیاید. مشخصهٔ مطالعات ایرانی در این کشور تا سالیان متمادی همان بود که بانی یا علاقه‌مندان علیحده‌ای نداشت و صرفاً در حاشیه یا از رهگذر مطالعات و تحقیقات متخصصان منفردی به آن توجه می‌شد که در زمینه‌های گوناگونی، مثل تاریخ ادیان، مطالعات هندواروپایی، مطالعات عربی و

ایرانی به بیش از یک دانشگاه در این کشور گسترش یافت (Cardona, ۱۹۷۰). در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، با افزایش تعداد کرسیهای دانشگاهی و عدهٔ مدرسان و تنوع یافتن روشها و جهت‌گیریهای تحقیقاتی، این گسترش و گشایش بر محور چندین موضوع قوام یافت. در تطور مطالعات ایرانی در سی سال گذشته، گرایشهای علمی و مرامی فردی و گروهی گوناگونی که منشأهای متفاوتی داشته‌اند مؤثر بوده‌اند. یکی از نشانه‌های پیچیدگی این وضع همین است که امروزه در این کشور هیچ مؤسسهٔ دانشگاهی یا مرکز علمی و تحقیقاتی مستقلی مشخصاً برای مطالعهٔ دربارهٔ ایران وجود ندارد، بلکه این امر بر عهدهٔ چندین مؤسسه و گذار شده است. در بررسی این فعالیتهای می‌توان آنها را کلاً به دو حوزهٔ متمایز از هم تقسیم کرد: مطالعات جنبی، و مطالعات تخصصی. حوزهٔ اول شامل محققانی می‌شود که در شاخه‌ها و شعب گوناگون مطالعات شرقی، هندواروپایی، اسلامی، باستانشناختی، و هنری کار می‌کنند. حاصل مطالعاتی که در این حوزه انجام می‌شده، همچنانکه پیشتر نیز اشاره شد، در سالهای قبل از دوران کنونی گسترده بوده و بیشتر به کار تأیید، تکمیل، یا تفسیر نظریات مختلف دربارهٔ ایران یا آن موضوع خاص در مطالعات ایرانی می‌آمده است. در مرحلهٔ آغازین دوران معاصر، آثار و تحقیقات انریکو چرولی (E. Cerulli، متولد ۱۸۹۸)، الساندرو باتوزانی و برخی دیگر از این گروه محققان ایتالیایی تأثیرات سودمندی بر احیاء و بسط دامنهٔ مطالعات ایرانی داشت. حوزهٔ دوم این مطالعات شامل محققانی می‌شود که اختصاصاً ایران باستان یا ایران دورهٔ اسلامی را به عنوان زمینه‌ها یا موضوعاتی تحقیقی که هر روزه بیش از پیش انسجام و حد و رسم مشخص می‌یابند، برگزیده‌اند. یکی از ویژگیهای بدیع دوران کنونی همانا تأکید روزافزون بر این نوع مطالعات است و این جریان با ایران‌شناسی، که امروزه به تدریج در ساحت بین‌المللی به صورت رشتهٔ مطالعاتی مستقلی درآمد است، پیوند نزدیکی دارد. گوشه‌ای از تمایزات این دو گرایش کلی در مطالعات ایرانی را می‌توان در دو مجموعهٔ مقالات متنوع ذیل دید: مجموعهٔ مقالاتی که به مناسبت بزرگداشت پنجاهمین سالگرد سلطنت خاندان پهلوی فراهم آمده بود (Centro Culturale Italo-Iraniano، ۱۹۷۷) نمونهٔ بارز گرایش نخست؛ و مجموعهٔ مقالات متعددی که شامل آثار متخصصان اروپایی دربارهٔ ایران باستان است (به ویرایش رُسی و نیولی، ۱۹۷۹) نمودار گرایش دوم است. برای اطلاع تفصیلی از آثار محققان بسیاری که منفرداً در دورهٔ معاصر در این زمینه‌ها کار کرده‌اند بهتر است به کتابشناسی مفصل ولی ناکاملی که دربارهٔ مطالعات ایرانی در ایتالیا تهیه شده است مراجعه شود (Piemontese، ۱۹۸۲).

«مؤسسهٔ [مطالعات] شرقی ناپل» وارث سنتی است که لینیانا یک قرن قبل آن را آغاز کرده بود. مطالعه دربارهٔ ایران اسلامی به همت الساندرو باتوزانی و مطالعه دربارهٔ ایران باستان به همت گرادو نیولی (G. Gnoli، رئیس بخش فقه اللغهٔ ایرانی از ۱۹۶۷) در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در این مؤسسه تجدید مطلع یافت. چارچوب فکری چندین تن از محققان تازه‌کار دیگر نیز در این مؤسسه شکل گرفت. تورخان

مجموعه‌های نسخ خطی فارسی در واتیکان، کارهای پیترو دل‌واله در زبان‌شناسی، منابع شرقی افسانهٔ «توران‌دخت»، و گوشه‌هایی از تاریخ سیاسی و ادبی ایران جدید منتشر ساخت.

فرانچسکو گابریلی، عرب‌شناس و اسلام‌شناس، نیز تا کنون پیوسته در زمینهٔ موضوعات متعدد و گوناگون تاریخی، هنری، و ادبی ایران اسلامی، بویژه نفوذ و میراث فرهنگی و اعتقادی ایران در جهان اسلام، مقایسهٔ صور و موضوعات هنری عربی و فارسی، سنت شعر حماسی-تغزلی و فردوسی، و تحولات تاریخی مربوط به قدرت گرفتن خاندان پهلوی و سیاستهای تجددخواهانهٔ این خاندان کار کرده است. گابریلی کار پیزی را، که همچنان مشهور است، ادامه داده و در فاصلهٔ دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۵۰ سرآمد همهٔ محققان ایتالیایی متون کهن فارسی بوده است. او، در جنب همهٔ آثار و کارهای دیگرش، بیشتر مقالات مربوط به این حوزهٔ تخصصی خود را نیز در *دایرةالمعارف ایتالیا* (Italian Encyclopaedia، ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۸) نوشته است. بررسیهای منتقدانه و ترجمه‌های انتقادی متون نظم و نثر کهن فارسی، مثل اولین ترجمهٔ کامل ایتالیایی رباعیات خیام مستقیماً از زبان فارسی و یا تجزیه و تحلیل سفرنامهٔ ناصر خسرو، از کارهای اوست. وی جامی را خاتم الشعراي خلاق فارسی و آثار او را بواقع آخرین فصل تاریخ ادبیات فارسی می‌داند (Gabrieli، ۱۹۵۷).

تا سال ۱۹۵۷ پیزی اولین و آخرین کسی بود که بر کرسی دانشگاهی موضوعی ایرانی در دانشگاههای ایتالیا تکیه زده بود. با این همه، سال مذکور در گذار به مرحلهٔ کنونی مطالعات ایرانی سالی پراهمیت و، آنچنانکه امروزه بر ما معلوم است، خودبخود چهارصدمین سالگرد آغاز این مطالعات در ایتالیا بود. در این سال جوسپه توچی (G. Tucci، ۱۸۹۴ تا ۱۹۸۴) فعالیت هیئتهای باستانشناسی ایتالیا در فلات ایران را بنیاد گذاشت، و الساندرو باتوزانی (A. Bausani، متولد ۱۹۲۱) کرسی زبان و ادبیات فارسی را (در دانشگاه رم) احراز کرد.

۳) دوران کنونی

با سقوط رژیم فاشیست ایتالیا و بازسازیهای مادی و اجتماعی بعد از جنگ، که تا حدودی به مدد کمکهای برنامهٔ مارشال میسر شد، علایم تجدید حیات هویدا گشت. نزاع جاودانهٔ دو جهان قدیم و جدید، بر اساسی تازه، از سر گرفته شد. به تدریج جهت‌گیریها و موضوعات جدیدی برای تحقیق مطرح شد که برای پیشرفت مطالعات ایرانی امیدبخش بود (Bausani، ۱۹۵۰). در سالهای دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، که ایتالیا با گذشتن از کورهٔ انقلاب اجتماعی-اقتصادی تحولات خطیری را از سر می‌گذراند و به تدریج به صف کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری می‌پیوست، تحولات مزبور در زمینهٔ مطالعات ایرانی با شتاب بیشتری ادامه یافت. روابط ایتالیا با ایران، که تا آن زمان در سطح نازلی حفظ شده بود، به میزان درخور توجهی رونق و قوت یافت و به قلمرو مناسبات فرهنگی نیز کشید. در زمینهٔ مطالعات ایرانی گشایشی حاصل شده بود که از جمله شامل نوسازی و تقویت بخشهای تحقیقاتی معینی، مثل فعالیتهای میدانی باستانشناختی، نیز می‌شد. دامنهٔ مطالعات

گنجه‌ای و حشمت مؤید استادان گرانقدر زبان فارسی در این مؤسسه بودند و آثار متعددی در زمینه مطالعات ایرانی منتشر کردند. المسیو بومباچی (A. Bombaci, ۱۹۱۴ تا ۱۹۷۹)، امبرتو شراتو (U. Scerrato) و پیو فیلیپانی رونکونی (P. Filippini Ronconi) نیز با چندین شعبه مطالعات ایرانی این مؤسسه همکاری کرده‌اند. امروزه جوانی در مه (G. M. D'Erme)، رئیس بخش زبان و ادبیات فارسی از ۱۹۸۰ به این سو؛ آدریانو والرئوس (A. V. Rossi)، رئیس بخش فقه‌اللمغه ایرانی از ۱۹۸۰ به این سو؛ الیو پروواسی (E. Provasi)، زبان‌شناس؛ رحیم‌رضا، متخصص ادبیات هندوایرانی؛ و، از باستان‌شناسان، تاده‌ئی (M. Taddei) و مائوریزو توسی (M. Tosi) در ناپل با این مؤسسه همکاری می‌کنند.

در سال ۱۹۶۷، جان روبرتو اسکارجیا (G. Scarcia) کرسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ونیز را احراز کرد و، پس از چندی، به کرسی تاریخ ادیان ایران و آسیای میانه انتقال یافت، و مدتی سمینار زبان‌شناسی ایرانی و مطالعات اورال-آلتایی و قفقازی و سلسله انتشارات آن، به نام *Quaderni* (یادداشتها)، را اداره کرد. در حال حاضر، جورجو ورجلین (G. Vercellin)، رئیس گروه زبان و ادبیات افغانی، ۱۹۸۰؛ ریکاردو زیپولی (R. Zipoli)، رئیس گروه زبان و ادبیات ایرانی، ۱۹۸۷؛ و گروه (E. J. Grube)، متخصص تاریخ هنر اسلامی، در این دانشگاه درس می‌دهند. در سال ۱۹۷۳، جوانی در مه تدریس زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه بولونیا، که پرفسور مائوریزو پیستوسو (M. Pistoso) در مؤسسه زبان‌شناسی تطبیقی آن کار می‌کرده و از ۱۹۸۷ ریاست آن را برعهده داشته، آغاز کرد.

در سال ۱۹۷۱، الساندرو باتوزانی برای تدریس در رشته مطالعات اسلامی به دانشکده ادبیات و فلسفه دانشگاه رم منتقل گردید و در سال ۱۹۸۷ در همانجا بازنشسته شد. از جمله کسانی که در دانشگاه رم در زمینه‌های مختلف مطالعات ایرانی کار می‌کنند می‌توان خانم بیانکا ماریا اسکارجیا آمورتی (B. Scarcia Amoretti)، صاحب یک کرسی دیگر مطالعات اسلامی؛ امبرتو شراتو، و آلفیری (B. M. Alfieri)، هر دو باستان‌شناس و متخصص تاریخ هنر اسلامی؛ خانم جووانا کلاسو (G. Calasso)، اسلام‌شناس؛ والتر بلاردی (W. Belardi) و جورجو رایموندو کاردونا (G. R. Cardona)، هر دو زبان‌شناس؛ و اوگو بیانکی (U. Bianchi)، مورخ ادیان را نام برد. آنجلو میکله پیه مونتسه، نویسنده مقاله حاضر، در این دانشگاه زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌کرده و از سال ۱۹۷۵ ریاست این گروه را برعهده داشته است. دو مؤسسه تحقیقاتی در رم با اقدامات گوناگونی اسباب پیشرفت مطالعات ایرانی را فراهم آورده‌اند. یکی از این دو مؤسسه آکادمی ملی لاینجه‌ای (Accademia Nazionale dei Lincei) است که رئیس فعلی آن فرانچسکو گابریلی است و تا کنون (به ترتیب در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۷۷) دو کنگره مهم بین‌المللی، یکی درباره روابط تاریخی-فرهنگی ایران و جهان یونانی و رومی و دیگری درباره اوضاع ایران در دوران ساسانی و قرون اولیه عصر اسلامی برگزار کرده است. مؤسسه دیگر بنیاد کایتانی (Caetani Foundation) است که با آکادمی مزبور مربوط

است و در آن گردهمایی‌های بین‌المللی متعددی برای بحث درباره شعرای کهن زبان فارسی، همچون جلال‌الدین رومی (۱۹۷۴)، نظامی (۱۹۷۵)، حافظ (۱۹۷۶)، عطار (۱۹۷۷)، و سنایی (۱۹۷۸)، برگزار شده است (Becka, ۱۹۸۳). همه این اقدامات بویژه مرهون نقش و نفوذ انریکو چرولی، معاون وقت آکادمی مزبور، و فرانچسکو گابریلی، رئیس بنیاد کایتانی، بوده است. چرولی، که یک دیپلمات و محقق و اسلام‌شناس و حبشه‌شناس است، در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ سفیر ایتالیا در ایران بوده است. وی در طول مدت مأموریتش در ایران مجموعه مشهور و ارزشمند متون مربوط به تعزیه خود را فراهم آورد و در سال ۱۹۵۵ به کتابخانه واتیکان تقدیم کرد.

در سال ۱۹۵۶، در رم یک نمایشگاه بزرگ «هنر ایرانی» برپا شد که برگزاری نمایشگاه دیگر تحت عنوان «۷۰۰ سال هنر ایرانی» را در سال ۱۹۶۳ در میلان به دنبال داشت و راه را برای فعالیتهای تحقیقاتی تازه‌ای که جوسپه توجی (G. Tucci)، رئیس سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ «مؤسسه ایتالیایی خاورمیانه و خاور دور» (Istituto per il Medio ed Estremo Oriente = ISMEO)، تهیه و تدارک کرده بود گشود. توجی در سال ۱۹۱۴، با انتشار دو تذکار درباره متن پهلوی وندیداد و آیینهای کفن و دفن در میان ایرانیان باستان، وارد گود مطالعات شرقی شد. وی بعدها مطالعه درباره ایران را، در چارچوب تحقیق درباره تاریخ روابط فرهنگی ایتالیا با مشرق زمین، از سر گرفت (۱۹۴۹). در سال ۱۹۵۷، مؤسسه ایتالیایی خاورمیانه و خاور دور (ISMEO)، برای تجدید علایق تاریخی و کاوش در غزنه (افغانستان) و سپس سیستان (۱۹۵۹) و دیگر نقاط تاریخی ایران (پرسپولیس و اصفهان در سال ۱۹۶۴)، تلاشهایی را آغاز کرد. توجی گزارشهای کشفیات و عملیات این هیئت‌ها را، که خود او آنها را هماهنگ می‌کرد، همراه با مقدمه‌هایی نوشت و منتشر کرد. علاوه بر اینها، او نمایشگاههایی برپا داشت، دایرةالمعارفهایی تدوین کرد، مطالعاتی تاریخی به عمل آورد، و متون ایرانی در خور توجهی را تصحیح و طبع و یا ترجمه و منتشر ساخت.

نخستین کنگره اروپایی ایران‌شناسی در سال ۱۹۸۳ در مؤسسه ایتالیایی خاورمیانه و خاور دور (ISMEO)، که ریاست آن را از آن زمان تا کنون همچنان گرادو نیولی برعهده داشته است، برگزار شد. «انجمن ایران‌شناسی اروپا» (European Iranological Society)، که نخستین تشکیلات از این نوع بود، در جریان همین کنگره تأسیس شد (Gnoli, ed, ۱۹۸۵). این انجمن از هفتم تا یازدهم سپتامبر ۱۹۸۷ «نخستین کنفرانس اروپایی مطالعات ایرانی» را برگزار کرد.

الف) تاریخ و انسان‌شناسی ایرانی

در ایتالیا تحقیق در مورد تاریخ ایران پیوندهای نزدیکی با مطالعات دینی یا تحقیقات باستان‌شناختی دارد و این یکی از ویژگیهای بارز تحولات معاصر مطالعات ایرانی در ایتالیا است. هنوز رشته دانشگاهی مشخصی شکل نگرفته است تا تحقیقات تاریخی و انسان‌شناختی مربوط به حوزه مطالعات ایرانی در بستر آن جریان یابد. چارچوب درسهای دانشگاهی این حوزه، که بیشتر اجمالاً اشاراتی به آن شد،

متخصصان زبانهای هندواروپایی اند.

پ) ادبیات

زبده‌ترین محقق ادبیات فارسی و موضوعات وابسته به آن در ایتالیا الساندرو بائوزانی است. کتابی که او در همان حجم «تاریخ ادبیات ایران قبل از اسلام» پالیارو (Pagliaro, ۱۹۶۰) درباره تاریخ ادبیات ایران در دوره اسلامی منتشر کرده بررسی انتقادی وسیعی است که بر اساس عنایت به انواع ادبی مشخص، یعنی قصاید شامل تغزل و مدح، مثنوی، رباعی، و ادبیات مثنوی فراهم آمده است. این تحلیل زبانی-مفهومی و ذوقی بویژه معطوف به تطور غزل، که به زعم بائوزانی اساساً نوافلاطونی است، و تنوع مضامین حماسی-عشقی و عرفانی در مثنوی است. بائوزانی در این کتاب به رباعی، با نظر تطبیقی از حیث خاستگاههای آن نگریسته و ربط آن را با نظایر ترکی-ماوراءالنهری و چینی این قالب شعری بررسی نموده است. بررسی او در مورد آثار خاص بر اساس «پاره‌ها»یی از آنهاست به این معنی که گزینه‌هایی را موضوع شرح و تفسیر قرار می‌دهد که نمودار تصویرهای نمونه‌وار، مفاهیم، و الفاظ و تعبیرها هستند. فصل مقدماتی کتاب، که درباره برخی مایه‌های مضمونی مکرر در غزل، بویژه درباره نمادهایی چون «می‌مغانه» و «پیرمغان» است، چکیده مضامین و ابداعات خاص این بررسی را به دست می‌دهد.

بائوزانی پیشتر بحثهای مشروحتری درباره این مضامین را در خلال کتاب جامعی در باب دین ایرانی (بائوزانی، ۱۹۵۹، ص ۲۹۸ تا ۳۴۷)، به عنوان بخشی از بحثی درباره «زیبایی‌شناسی دینی»، عرضه کرده بود. وی در این کتاب واقعیات ادبی را از نظر گاه پدیدارشناسی و فراتاریخی، در پرتو همین نوع زیبایی‌شناسی خاص، یعنی ذوق دینی، بررسی کرده است. این نحوه نگرش تا حدودی حاکی از واکنش نوعی گرایش اسلامی در قبایل آراء و نظریات متمایل به ناسیونالیسم آریایی است که تا حدود اواسط قرن نوزدهم در مطالعات ایرانی کاملاً شایع و مشهود بود (بائوزانی، ۱۹۷۴). به طور کلی، به نظر بائوزانی، اسلام، این دین توحیدی محض، گرایش ایرانی را از «اسطوره نمادین باستانی» پیراست در حالی که این دو عنصر متعارض، یعنی عنصر «ایرانی-آریایی» و «اسلامی-سامی» با یک «مبنای مشترک توافقی»، یعنی آیین غنوسی، با هم پیوند داشتند. از همین رو، ادبیات فارسی از نظر بائوزانی صرفاً فصلی از «ادبیات به زبانهای اسلامی» است. خود او، از میان این زبانهای اسلامی، خصوصاً زبانهای کشورهای جنوب شرقی ایران، از شبه قاره هند تا مجمع‌الجزایر اندونزی، را کاویده و طرحی اجمالی از وامگیربهای زبانی مالایایی-اندونزیایی از زبان فارسی به دست داده است.

بائوزانی پیشتر تاریخ ادبیات پاکستان را، که در آن زمان شامل پاکستان غربی و شرقی (یعنی بنگلادش کنونی) می‌شد، نوشته بود (بائوزانی، ۱۹۵۸). وی در این کتاب زبانها و حوزه‌های ادبی گوناگونی را که به انحای مختلف به میراث فارسی وابسته بوده‌اند مطالعه کرده است. موضوع دیگری که به همین اندازه برای او جالب

بخوبی نمودار این وضع است. این وضع باعث انباشتگی مواد در حوزه فقه‌اللغه و فقدان آثار و کارهای تاریخی شده است. بسیار در خور توجه است که، برای جبران غفلت محققان ایتالیایی، آثار زیادی با هم‌قلمی و مشارکت مورخان مشهوری همچون ادموند کلیفورد بوسورث، نیکی کدی، لاکهارت، ولادیمیر مینورسکی، و نظایر ایشان منتشر می‌شود. مشارکت محققان ایتالیایی در زمینه تاریخ ایران باستان، ایران دوره میانه و ایران جدید و نیز در زمینه تاریخ روابط ایتالیا با ایران نظر گیر است. به برخی از ممتازترین آثاری که از این طریق منتشر شده در همین مقاله اشاره رفته است. سایر آثار منتشره از این دست موضوعاً و یا از جهات دیگر منتشرند و ارائه آنها مستلزم طبقه‌بندی و نقل تحلیلی است. آثاری نیز هست که در آنها کمابیش به برخی از حوادث و جنبه‌های تاریخ معاصر ایران توجه شده است. تحقیق درباره دوره قاجار یکی از مهمترین موارد مشارکت خلاق ایتالیاییها در حوزه مطالعات تاریخی است (Piemontese, ۱۹۸۴). برخی از آثاری که اخیراً منتشر شده‌اند به موضوعات انسانشناختی عنایت کرده‌اند (Ferraro, Piacentini et al, Vitalone, ۱۹۸۵). آثاری که بائوزانی، ماریو گریناسکی (Grignaschi)، نیولی (Gnoli)، اسکارچیا و دیگران آنها را ذیل عناوین ادبیات، ادیان، و باستانشناسی فهرست کرده‌اند، در عین حال، آثاری در زمینه تاریخ فکری ایران نیز به حساب می‌آیند. به عبارت کلی تر، تقریباً همه مطالعات در این زمینه سرشتی تاریخی دارند، زیرا یا به پدیده‌ای تاریخی مربوط‌اند و یا می‌کشند تا به چنان پدیده‌هایی هیتی نظری یا عملی بدهند.

ب) زبانشناسی

جووانی درمه متخصص در زبانشناسی فارسی است و مهمترین اثرش رساله‌ای است که در زمینه دستور زبان فارسی نوشته است (۱۹۷۹). در این اواخر، وی سرگرم مطالعه درباره مسائل و مشکلات کتابت فارسی باستان و کتیبه‌های شاهان هخامنشی بوده است. آدریانو والرئو رسی (A. V. Rossi)، که هم متخصص فقه‌اللغه فارسی میانه است و هم متخصص گویشهای مناطق مرزی ایران، بویژه نواحی بلوچستان (۱۹۷۹)، در جنب مطالعه در باب اوضاع زبانی ایران هخامنشی، درباره مسائل و مشکلات مزبور نیز تحقیق می‌کرده است. او از سال ۱۹۸۲ به این سو، همراه با مائوریز یوتوسی، ویراستاری نشریه‌ای را که با عنوان خبرنامه مطالعات بلوچستان (Newsletter of Baluchistan Studies) در نابل منتشر می‌شده بر عهده داشته است. خانم دکتر پائولا اورساتی (P. Orsatti) درم درباره نسخ خطی و فرهنگ نویسی و نحو تاریخی زبان فارسی تحقیق و مطالعه می‌کرده است. الیو پروواسی (E. Provasi) آثاری در باب زبانهای فارسی باستان، اوستایی، پارتی، پهلوی، و لهجه تهرانی منتشر کرده است. کولتی (A. Coletti, ۱۹۲۹ تا ۱۹۸۵) دستور زبان و فرهنگ زبانهای فارسی، کردی، بلوچی، و پشتو را فراهم کرده است. والتر بلاردی (W. Belardi)، که از جمله شاگردان پالیارو بوده، و بوکالی (G. Boccali) از شاگردان پیسانی (V. Pisani) زبانشناس مشهور، نیز از جمله زبانشناسان ایتالیایی و

بوده اندیشه فلسفی و آثار منظوم علامه محمد اقبال لاهوری است که نماینده تجدطلبی اسلامی تلقی می شده و منادی و مبلغ نوعی واکنش بسیار متین و سنجیده اعتقادی و هنری در مقابل غرب بوده است (بانوزانی، ۱۹۶۹). بانوزانی از آثار فارسی اقبال، که بانی فکر تشکیل پاکستان شمرده شده، بویژه جاویدنامه (در ۱۹۵۲)، گلشن راز جدید، و قطعاتی از اشعار او را به ایتالیایی ترجمه و شرح کرده است. او بعدها درباره عبدالقادر بیدل دهلوی، و «ایدآلیسم جاندار» او و همچنین غالب دهلوی، به عنوان استاد شعر فارسی در پیشرفته ترین و پیچیده ترین قالب سبک هندی، کار کرده است (بانوزانی، ۱۹۶۷ و ۱۹۶۹).

بانوزانی همچنین آثار کلاسیک فارسی و متون زرتشتی به زبان پهلوی را به ایتالیایی ترجمه و تحشیه کرده است؛ از جمله اشعار عربی و فارسی ابن سینا؛ رباعیات عمر خیام؛ هفت بیکر نظامی؛ گزیده اشعار مولوی؛ و ریش نامه عبید زاکانی. آراء و اندیشه های فلسفی مولوی و نمادگرایی نظامی نیز از جمله موضوعاتی هستند که بانوزانی در خلال مطالعات خود مکرر به آنها پرداخته است. او در این اعتقاد که واقعیت خاکی صرفاً بازتابی است از واقعیت نمادین که همان واقعیت حقیقی است با مولوی همسخن است. وی نظامی را استاد «بیان رمزی آفاقی وانفسی»، نماینده پیوند میان سنت غنوسی و اخلاقیات توحیدی اسلامی و بزرگترین شاعر زبان فارسی می داند که «صوفیان دروغین زمانه خود را به باد طعنه گرفته است» (بانوزانی، ۱۹۷۷). برای اطلاع بیشتر از تحقیقات و مطالعات بانوزانی در زمینه متون علمی عربی-اسلامی و ایرانی، می توان از جمله به تحقیقی که اخیراً انتشار یافته است مراجعه کرد (بانوزانی، ۱۹۸۳).

سایر محققان ایتالیایی در بیست ساله گذشته بالنسبه بیشتر در زمینه ترجمه آثار کهن و بعضاً آثار جدید کار کرده اند. برخی از آثاری که از این طریق ترجمه و نشر شده اند عبارتند از گلستان سعدی (به همت پیوفیلیپانی رونکونی و ر. بارگیگی (R. Bargigli)، لیلی و مجنون نظامی (به همت خانم جووانا کالاسو)، قابوسنامه (به همت ریکاردو زیبولی)، چهارمقاله نظامی عروضی (به کوشش جورجو ورجیلین G. Vercellin و جان روبرتو اسکارجیا، به همت مرکز فرهنگی ایران و ایتالیا، ۱۹۷۷)، طنزهای عبید زاکانی (به همت جووانی درمه، در اثری به ویرایش نیولی و رُسی، ۱۹۷۹)، سه نمایشنامه کمدی منسوب به میرزا آقا تبریزی (به همت جان روبرتو اسکارجیا)، و بوف کور صادق هدایت (به همت ل. چراتو L. Cerato). پیوفیلیپانی رونکونی دو متن فلسفی اسماعیلی، کتاب گشایش و رهایش ناصر خسرو، و متن دینی-اعتقادی اسماعیلی به نام آم الکتاب را به ایتالیایی ترجمه کرده است. خانم بیانکا ماریا اسکارجیا آموزتی مطالبی درباره برخی متون شیعی، مثل آثار خواجه نصیرالدین طوسی، نجم الدین کبری، و واعظ کاشفی، همچنین تأثیر مشرب حروفی در شعر فارسی عمادالدین نسیمی، و عرفان مولانا در نی نامه جامی نوشته است. کالاسو نیز تحقیق مبسوطی درباره ساختار روایی و خاستگاههای شیعی موضوعات و مضامین حماسی و افسانه ای اشعار خاورنامه ابن حسام (یا بنا بر سایر ضبط ها، حسام الدین خسفی) منتشر کرده است.

جان روبرتو اسکارجیا فقراتی از غزلیات کهن، جدید و معاصر فارسی و افغانی و پشتو را با مهارتی هنرمندانه و شاعرانه به ایتالیایی ترجمه کرده و مطالبی درباره مشارب ذوقی و بدیعی آنها نوشته است. در جنگی که وی اخیراً (G. Scarcia, ۱۹۸۶) منتشر کرده به اقتضای دیوان غربی-شرقی گوته رفته است. تحقیقی جامع، بویژه درباره «سه دوره مهم فرهنگی» سبکهای خراسانی و عراقی و هندی را می توان در تاریخ ادبیات جامع فارسی وی (G. Scarcia, ۱۹۶۹) یافت. او آثار متعددی نیز درباره موضوعات و مضامین اساطیری و ذوقی در اشعار سنایی، عطار، حافظ، صائب، لسانی شیرازی، و بیدل، و در آثار منتور احمد دانش، نویسنده امروزی تاجیک، و صادق هدایت نوشته و هدایت را نماینده و نمودار کشاکش روشنفکران ایرانی بر سر تعهد اجتماعی و تمایل به پیشبرد هنر ناب دانسته است. وی ضمناً حواشی و تعلیقات بسیار مهمی بر تاریخ سیستان نوشته است. ریکاردو زیبولی مطالبی درباره جنبه های ذوقی و بدیعی غزلیات صائب و برخی مضامین متواتر شعر فارسی هند نوشته و آن را با جنبه های نظیرش در کار مارینو (G. B. Marino)، بنیانگذار شعر باروک ایتالیایی، مقایسه کرده است (زیبولی، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴). مانوریزو پیستوسو (M. Pistoso)، که سیاستنامه خواجه نظام الملک را به ایتالیایی برگردانده و گوشه هایی از ادبیات جدید و معاصر فارسی و تاجیک را بررسی کرده است، در حال حاضر مشغول همکاری با محققان شوروی (۱۹۸۶) برای تدارک «Onomasticon» یا نامنامه شعرای فارسی است.

مجموعه ای که انریکو چرولی (E. Cerulli) از متون مربوط به تعزیه فراهم آورده است از هر مجموعه دیگری از این دست در جهان گسترده تر است. این مجموعه حاوی ۱۰۵۵ نسخه خطی، از جمله سی نسخه خطی ترکی و سه نسخه خطی عربی، جدیدترین متون و مطالب چاپی، و هفده متن چاپ سنگی است. فهرست این مجموعه شامل مقدمه ای به قلم خود گرد آورنده و یک پیشگفتار مبسوط محققانه به قلم آلمسیو بمباچی (A. Bombaci) است. این مجموعه برای هر تحقیقی در این نوع ادبی اهمیت اساسی دارد (E. Rossi and A. Bombaci, ۱۹۶۱). از این مجموعه، سلسله بررسیهایی درباره سرشت و تاریخ نمایشهای مذهبی شیعه ناشی شده است. به عقیده چرولی (ص ۴۲۹ تا ۴۴۶، ۱۹۷۱) (E. Cerulli)، که خود بررسیهای گوناگونی در این زمینه به عمل آورده، خاستگاه اولیه این نوع نمایشهای مذهبی را باید در نیاز مبرم نخستین شاهان صفویه، و شاید پیش از همه، خود شاه اسماعیل صفوی، به تبلیغ مذهبی سراغ گرفت. البته، اثبات این نظریه هنوز محتاج اسناد و شواهد بیشتری است. الساندرو بانوزانی برخی از متون تعزیه مربوط به افسانه های مقدسی را که پیشینه آن به کتاب مقدس (عهدین) می رسد و حاوی آمیزه ای از مضامین همسان بین الادیان است، منتشر ساخته یا ترجمه کرده و شروخی بر آنها نوشته است. بنا بر نظریه ای که او در این زمینه عرضه کرده، در اسطوره شیعی کر بلارد پای عناصری یهودی و مسیحی، که خود متأثر از سلسله افسانه های کهن ایرانی اند، مشهود است (Gnoli, ۱۹۶۴). متون بسیار مهم بازیافته ماریو گریناسکی به وضوح تأثیر ادبیات

نوعاً اخلاقی-سیاسی ایرانی را - که به خصوص در سنت «مرآت الملوك» نویسی تجلی یافته است- در فرهنگ اسلامی نشان می دهند (۱۹۷۶، ۱۹۶۶، M. Grignaschi). این محقق ترك شناس ایتالیایی، علاوه بر این، تحقیقات مبسوطی درباره تاریخ نقل سنتهای اداری ساسانی به ساحت خلافت اسلامی به عمل آورده است. درباره برخی جهات و جنبه های روابط میان سنتهای ادبی ایرانی و ادبیات ترك و عثمانی نیز در آثار محقق ترك شناس مشهور دیگر ایتالیایی، المسیو بومباچی، تحقیق شده است.

وجوه دیگری از ادبیات فارسی را می توان در سنگنبشته ها و کتیبه های بناهای تاریخی (Bombaci, ۱۹۶۶) یا در تهیه کتابهای نفیسی مشاهده کرد که خوشنویسی آنها خود یکی از مظاهر عالی روح اسلامی است (Piemontese, ۱۹۸۰). تحقیق درباره تصحیح و طبع انبوه نسخ خطی فارسی موجود در کتابخانه های حدود پانزده شهر ایتالیا می تواند نتایج بسیار مفیدی داشته باشد. برای مثال، کهنترین نسخه مصور منطق الطیر عطار، با تاریخ تحریر ۸۵۷، که از حیث نقاشی و خطاطی شاهکار کوچکی در هنر کتابسازی (ایرانی/اسلامی) است، در شهر تورینو محفوظ است (Piemontese, ۱۹۸۲b, ۲۹۲).

ت) ادیان

همچنانکه پیشتر اشاره شد، باثوزانی نظریه جدیدی درباره دین در ایران مطرح کرده است که بعضی از اخلاف او تا حدودی آن را پذیرفته اند. این نظریه متضمن تأکید بر عناصری است که از مغرب ایران سرچشمه گرفته اند؛ مثل تمایلات غنوسی بین النهرینی که به زعم او اندکی از آن «سامی»، یعنی «توحیدی-نبوی» و نیز «توحیدی-همه خدایی» آریایی است. او معتقد است که در ایران، همچنانکه مولانا و اقبال نیز معتقد بوده اند، فلسفه همواره به اصل دینی خود بازمی گشته و دوباره در دین جذب می شده است. وی آن مایه های نژادگرایانه یا ناسیونالیستی را که در «نظریه مابعدالطبیعی» هانری کربن یا گرایشهای زردشت دوستانه محمد معین مندرج است رد کرده است. باثوزانی این آراء بسیار بدیع را همراه با بسیاری آراء دیگر در کتاب بحث انگیزی درباره ادیان ایران باستان و ایران اسلامی عرضه کرده است (Bausani, ۱۹۵۹). وی بعدها درباره تشیع امامی گفته بود که این مذهب «يك نهضت اساساً اسلامی در ایران است که نه تنها هیچ ربطی به آراء و اندیشه های پیش از اسلام این سرزمین ندارد، بلکه بسیار محکمتر از مذهب تسنن سنتی ایران آن آراء و اندیشه های باستانی را محکوم می کند» (Bausani, ۱۹۶۸). مخالفت باثوزانی با تعبیر و تأویل ادیان و فرهنگ ایرانی بر اساس تمایلات ناسیونالیستی ایرانی با استقبال اکثر روشنفکران ایرانی و بسیاری از محققان خارجی مواجه شده و در عین حال بینش فراتاریخی او سبب شده است که بسیاری از آراء او محل اختلاف باشد.

به عقیده اسکارچیا آمورتی (Scarcia Amoretti, ۱۹۷۵، ۱۹۷۹) در تطبیق دینی شیعی نمودهایی از جریان جذب فرهنگ

باستانی ایران در اسلام مشهود است. قصص مقدس شیعی، تقدیس خاندان پیامبر و امامان و ذریه ایشان، که زیارت «امامزاده» ها حاکی از آن است، باریک بینیهای فلسفی و تظاهرات مذهبی، که نوعاً مخصوص فکر مذهبی شیعی است، همه و همه راه را برای جذب و ادغام عناصری از سنتهای افسانه ای و اساطیری ایرانی می گشوده است. خانم اسکارچیا آمورتی در میان فرق بدعت گرای ایرانی اوایل عصر اسلامی عاملی ثابت را سراغ کرده که همان مایه نمادین روانی-دینی شایع و مکرر است که در تفکیک مؤنث و مذکر نمودار می شده است؛ در اوایل قرون وسطی این تفکیک در تلافی فرهنگ «آریایی» (شمسی، ایرانی) با فرهنگ «سامی» (قمری، اسلامی) انعکاس یافته بوده است (Scarcia Amoretti, ۱۹۷۹). به زعم او اندیشه های دینی کهن ایرانی، با اختیار کردن اشکال متحد یهودی-مزدکی-اسلامی، با ابهامهای گوناگون موجود در ارزشها، در بیکر اصول عقاید شیعه امامی جریان یافته است (Scarcia Amoretti, ۱۹۷۵). جریان تثبیت تشیع در ایران طی قرون نهم تا دوازدهم متضمن تنشی در مناسبات میان موضع فقهی-کلامی علمای شیعی امامی و اعمال قدرت در يك دولت دینی بوده است (همو، ۱۹۸۵).

به عقیده جان روبرتو اسکارچیا (G. Scarcia, ۱۹۵۷، ۱۹۶۳) مسئله حاکمیت در تشیع امامی ایران مهمترین مسأله است و بسط و تکامل شگردهای کلامی و فقهی را تقویت می کند. ویژگی تطوّر پیچیده فرق اسلامی اختلاف در اصول دین است که در ایران میان افراط و اعتدال، و مجادلات نظری در اصول عقاید و برخوردهای خشونت آمیز نوسان داشته است (G. Scarcia, ۱۹۵۷، ۱۹۶۳). در میان همه اختلافاتی که در اصول عقاید وجود دارد، چه بسا به مواردی نیز برخوردیم که مبانی فقهی یا مضامین اعتقادی فرقه ای در فرقه ای دیگر دیده شود.

اسکارچیا همچنین معتقد است که اوج و حضیض دولت خوارج سیستان با فعالیتهای جنگی صفاریان و سپس غزنویان که برای اشاعه اسلام به عرصه افغان، مثل بامیان، لشکر می کشیده اند، در هم تنیده بوده است. این تلاشها برای اشاعه اسلام به جهادهایی منجر گشت که کار را به قمع بقیه السیف فرهنگ و دین «کافر» ان کشانید (G. Scarcia, ۱۹۶۵). در زابلستان اوایل عهد اسلامی رگه هایی از يك آیین دینی مشهود بود که دامنه های آن به آسیای مرکزی کشید و در آنجا زمینه ای از دین «کافر» های افغان و سنت اسطوره ای و حماسی سیستان، که رگه های ایرانی آن با رگه های هندواروپایی، اسلاو، قفقازی و دیگر سنتها قابل مقایسه است بر یکدیگر تأثیر کردند (G. Scarcia, ۱۹۸۳).

فیلیپانی رونکونی اشاره کرده است که در ماوراءالنهر قرون میانه آیینهای سوتری (Soteriology)، غنوسی، و تشیع اسماعیلی، در پیوند با تدوین آیینهای فلسفی و دیگر فونونی که در طول تاریخ «حشاشین» پرورده شده بود، رونق داشت (Filippani Ronconi, ۱۹۷۷، ۱۹۷۳). بیانکی می نویسد که جریانهای غنوسی و باطنی ایران باستان، و نیز جنبه های ثنوی آیین زردشتی، گسترش جهانی داشته است

(Bianchi, ۱۹۷۸). تفسیر اصول عقاید در آیین مزدایی اغلب با مسائل زبان متون همبسته است (Belarki, ۱۹۷۹).

مسائل تفسیر متون دینی و بازسازی اطلاعات تاریخی مربوط به مجموع ادیان بزرگ ایران باستان، از سیاستهای دینی هخامنشیان و ساسانیان گرفته تا نمادگرایی هندواروپایی، و از تفسیر اوستا گرفته تا توضیح مانویت، همبسته‌اند (Gnoli, ۱۹۸۵).

نیولی، همچنین، به زبان انگلیسی (صص ۲۲۷-۲۲۸، ۱۹۸۰، Gnoli) نوشته است که «زرتشت در اواخر هزاره دوم یا اوایل هزاره اول پیش از میلاد مسیح در سرزمینهای شرقی ایران زمین، که ناحیه‌ای بین کوه‌های هندوکش و دریاچه هامون هیرمند، در سیستان است، «زندگی می‌کرده است». زرتشت، که هیر بدی در زمینه آموزشهای سنتی عصر خود بود، «به مخالفت با مذهب شرك و طبیعت پرستی که اجراکنندگان حرفه‌ای شعایر بر مردم تحمیل کرده بودند، قیام کرد. او دین «دئوه»ها را که ثمره جهل و وهم بود محکوم کرد، و به جای آن دینی آورد که در آن واحد هم توحیدی بود و هم تنوی؛ آیینی به درجه‌ای اخلاقی و مبتنی بر اصل اختیار.»

همچنانکه از شواهد بالا برمی‌آید، آن عده از ارباب قلم ایتالیایی که درباره دین ایرانی مطالبی نوشته‌اند عموماً به تأکید بر مسائل مربوط به ردیابی فعل و انفعال نفوذها و تأثیرات دینی و تعیین ویژگیهای متون و نحله‌های دینی، پدیده‌های فرهنگی و آمیزه‌های فکری گرایش داشته‌اند، و توجه چندانی به نیروهای اجتماعی-اقتصادی یا سایر عوامل تاریخی که می‌توانسته بر تحولات دینی تأثیر بگذارد، نداشته‌اند.

ث) باستانشناسی

در سیستان که سرزمینهای ساحل رود هیرمند آن به گفته اصطخری موضوع تحقیق کهن ا. مدینی (میلان، ۱۹۸۲) بوده، طی سالهای اخیر به همت ایتالیاییها کاوشهای وسیعی انجام گرفته است. درحالی که «مؤسسه ایتالیایی خاورمیانه و خاور دور» (IsMEO) حفاریهایی را در این منطقه آغاز کرده بود، هیئتی از گروه مشاوران ایتالیایی (Italconsult) که بیشتر به دنبال تحقیقات زمین‌شناختی-کانی و اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی بود، به فعالیتهایی در سراسر این ناحیه نیز پرداخت (سازمان برنامه و بودجه ایران، ۱۹۵۹). پس از این دو، هیئتی از طبیعت‌شناسان موزه تاریخ طبیعی شهر ونیز و نیز هیئتی از متخصصان انسان‌شناسی موزه قوم‌شناسی شهر فلورانس راهی این منطقه شدند.

جوسپه توجی (G. Tucci) برنامه تحقیقاتی منظمی را برای نشان دادن نقشی که سیستان از اعصار ماقبل تاریخ تا اوایل عصر اسلامی در تاریخ ایران ایفا کرده بود، طرح ریزی و اجرا کرد. در این برنامه، منطقه سیستان به عنوان مهم‌ترین راه ارتباط جغرافیایی و فرهنگی بین فلات ایران، صحراهای آسیای مرکزی، و شبه قاره هند تلقی شده بود. مرکز ماقبل تاریخ سیستان در «شهر سوخته» بیشتر کشف شده بود و با حفاریهایی در محل آن، شواهدی در حوزه‌های انسانشناسی،

باستانشناسی و گیاهشناسی به‌دست آمد. تجزیه و تحلیل اطلاعات به‌دست آمده از جهات مختلف علمی و باستانشناسی وجود تمدن پیشرفته اوایل عصر شهرنشینی را در حوزه زیستی هیرمند در حدود هزاره سوم پیش از میلاد ثابت می‌کرد. مقایسه و مطالعه تطبیقی این اطلاعات نیز وجود روابط متقابل اقتصادی و فرهنگی نزدیکی بین نواحی آسیای میانه، بین‌النهرین، و هند را محرز می‌داشت (Tosi, ۱۹۷۷, ۱۹۸۳). به قول نیولی (۱۹۶۷)، سیستان از دوران پیش از تاریخ، زیستگاه قبایل آریایی، سرزمین مقدس آیین زردشتی، مهد زردشت و پهلوانان ایرانی بود. بنای باستانی «دهن غلامان»، که محل آن با زرین [= زرنج] و مرکز درنگیانا (سیستان دوران هخامنشی) مطابقت دارد، شواهد باستانشناختی متقنی بر وجود یک کیش مبتنی بر پرستش سه آتش و سه خدای اصلی از خدایان هخامنشی (اهورامزدا، آناهیتا، و میترا) به‌دست داده است (Scerrato, ۱۹۷۹). توجی (G. Tucci) بنای قصر کوه خواجه را، که گولینی (G. Gullini) متعلق به زمان هخامنشیان دانسته بود، متعلق به دوره پارتیان-ساسانیان دانست.^۲ به عقیده او مهاجمات صحراگردان به این منطقه مقرون بوده است به انتقال از عصر هخامنشیان به عصر پارتیان و تبدیل نام درنگیانا به سکستان، یعنی سرزمین سکاها. همین نام بود که بعدها به سجستان یا سیستان تبدیل شد (Daffina, ۱۹۶۷). آخرین حمله اقوام صحراگرد به این سرزمین همان حمله اعراب مسلمان بود و سیستان، در فاصله میان گسترش جنبش خوارج و استیلای حکمرانان محلی خاندان صفاری، نقش بسیار مهمی در بخش شرقی ایران قرون میانه ایفا کرد (Bosworth, ۱۹۶۸). در کتاب مجهول المؤلف تاریخ سیستان اهمیت خاص سیستان در این دوره نشان داده شده است (۱۹۷۶ Gold).

باستانشناسان ایتالیایی در فارس نیز کار کرده‌اند و هیئتهایی از این کشور در حفاری و ترمیم آثار بازمانده از دوران هخامنشی در این ناحیه فعال بوده‌اند. این باستانشناسان در دشت پرسپولیس، که گویی همچون سکویی در میانه صحرا برپا شده است، خطوط نخستین نقشه بنا، و ویژگیهای تظور معماری، و دقایق و ظرایف فنون سنگرashiها و تصویرسازیهای آن را کشف کردند. امروزه معلوم شده است که ظاهراً مرکز این کاخ در دوران باستان به ناحیه بسیار آباد و پرجمعیتی راه داشته است. باستانشناسان ایتالیایی، کاخ پاسارگاد و بناهای کهن دیگری را نیز بازسازی و ترمیم کردند (Britt Tilia, ۱۹۷۲).

حاشیه:

۲) از سال ۱۹۶۶ یک هیئت باستانشناسی از دانشگاه تورینو، به رهبری گولینی و مرکب از آ. اینورنیزی (A. Invernizzi)، م. م. نگر وونتسی (M. M. Negro)، و. ر. ونکو ریکاردی (R. Venco Ricciardi)، سرگرم عملیات حفاری در محل «سلوکیه-تیسفون» دوره‌های پارتیان و ساسانیان بوده‌اند؛ گزارشهای عملیات این هیئت در نشریه Mesopotamia (بین‌النهرین)، چاپ تورینو، منتشر شده است.

از این رو، می‌توان گفت که تا این زمان مطالعات و تحقیقات جغرافیایی، انسانشناسی، و اقتصادی ایتالیاییها درباره ایران عمدتاً در چارچوب باستانشناسی، یا از طریق فعالیتهای غیرعلمی تر گروه مشاوران ایتالیایی (Italconsult) انجام می‌گرفته است. دستاوردهای تحقیقات باستانشناسانه در عین حال به مطالعه درباره تاریخ عصر اسلامی و قبل از اسلام ایران نیز مدد می‌رسانند.

ج) هنرها

بخشهای مختلف این حوزه مطالعاتی نیز، که پیوندهای نزدیکی با تاریخ و باستانشناسی دارد، دارای گروههای متخصصان و محققان خاص خود است. درباره کوششهای منفرد در این زمینه، مثل کارهای ب. جنیتو (B. Genito)، ائوجنیو گالدیری (E. Galdieri)، امبرتو شرآتو (U. Scerrato)، و. استریکا (V. Strika)، و بسیاری دیگر نظایر ایشان که بیشتر ذکرشان رفت، تنها به دورساله اشاره می‌کنیم که اخیراً به قلم دو تن از برجسته‌ترین متخصصان ایتالیایی در یک مجلد منتشر شده است: مقاله «مطالعه هنر و باستانشناسی ایران دوره اسلامی در اروپای غربی» به قلم ب. گری (B. Gray)، و مقاله‌ای به زبان فرانسه با عنوان «وضع مطالعه در تاریخ هنر و باستانشناسی دوران پیش از اسلام» به قلم ل. واندن برگ (L. Vanden Berghe) - به ترتیب در صفحات ۷ تا ۲۸ و ۲۹ تا ۵۲ کتابی که به ویراستاری نیولی (Gnoli) منتشر شده است. تحقیقی نیز که در ایتالیا برای نشان دادن مواد هنری ایرانی در اشیاء هنری دوران اسلامی و قبل از اسلام انجام گرفته یاد کردنی است (Scerrato, ۱۹۶۷, ۱۹۸۵).

۴) ایتالیا و ایران

حوزه دیگری از مطالعات مربوط به ایران در خارج از این کشور وجود دارد که همان مطالعه دربارهٔ موارث فرهنگی، تاریخی و هنری ایرانی موجود در موزه‌ها و آرشیوها و کتابخانه‌های نقاط مختلف جهان است. تحقیق در این عرصه با پژوهش باستانشناسی و بیشتر از آن تاریخی بستگی دارد. دربارهٔ آن بخش از موارث فرهنگی و تاریخی و هنری ایرانی که در خود ایتالیا نگاهداری می‌شود، هنوز چشم به راه کشفیات بیشتر و تدوین کاتالوگها و فهرستهای منظمتری هستیم که خصوصاً شامل آن مجموعه‌هایی از اسناد تاریخی و آثار و اشیاء هنری باشد که، قطع نظر از مجموعه‌های ناشناختهٔ خصوصی، در آرشیوها و کتابخانه‌ها و موزه‌ها و مجموعه‌های ملی ما فراوان است.

بی‌گمان چنین اقداماتی چون در حد ضرورت انجام یابد، کیفیت توزیع و تراکم آثار و اشیاء هنری ایرانی در ایتالیا و تاریخ روابط میان دو کشور، که در درازنای تاریخ جهان همگام بوده‌اند، با دقت بسیار بیشتری مستند خواهد شد. شاید آنگاه معلوم شود که تاریخ آغاز مطالعات ایرانی در ایتالیا از ۱۵۵۷ هم جلوتر بوده است.

احیای شکوه و عظمت بناهای متعدد کهن اصفهان مستلزم مساعی پیچیده‌تر و دقیقتری بود (Zander, ۱۹۶۸)، در جریان آن، اطلاعات تازه‌ای دربارهٔ تطوّر معماری و معیّزات هنری مسجد جمعهٔ این شهر به دست آمد. حفاریهایی که در کف این مسجد صورت گرفت بقایایی از بناهای ساسانی و کهنترین مسجد کشف شده در ایران (متعلق به سال ۱۵۶ ق.) را هویدا کرد (Scerrato, ۱۹۷۷). بقایای مسجد دیگری نیز، متعلق به دورهٔ آل بویه، با همین عملیات کشف شد (Galdieri, ۱۹۷۲). بازسازی و ترمیم کاخهای عالی‌قاپو (Galdieri, ۱۹۷۹) و هشت بهشت (Luschey-Schmeisser, ۱۹۷۸) و سایر مجتمعهای قدیمی این ناحیه به روشن شدن فنون بنایی، طرحهای معماری، و شیوه‌های نقاشی دیواری، و بازسازی تاریخ هنری عصر صفوی کمک کرد (Orazi, ۱۹۷۶؛ سمینار ایرانشناسی، ۱۹۸۱؛ و آثار M. Ferrante, F. Noci, M. V. Fontana, و Ventrone Vassallo).

در زمینهٔ فعالیتهای «هیئت ایتالیایی خاورمیانه و خاور دور» (IsMEO) در افغانستان، تنها به ذکر معبد بودایی تپهٔ سردار (M. Taddei and M. Verardi)، قصر سلطان مسعود سوم (غزنوی) و «لعاب‌خانه» غزنه (U. Scerrato, A. Bombaci) و منارهٔ جام (A. Bruno) اکتفا می‌کنیم.

در سالهای دههٔ ۱۹۷۰، هیئتهای باستانشناسی گوناگون دیگری به همت دانشگاهها و سایر مؤسسات و سازمانهای ایتالیایی در ایران تشکیل شد. محققانی از دانشگاه تورینو برای تحقیق و کاوش در درهٔ رود اترک به خراسان آمدند (Venco Ricciardi, ۱۹۸۰). هیئتی از دانشگاه رم عملیات اکتشافی را در منطقهٔ آذربایجان، بین کوههای زاگرس و دریاچهٔ اورمیه، آغاز کرد (Precorella and Salvini, ۱۹۸۴).

استادان دانشگاه ونیز در ناحیهٔ غور افغانستان، برای شناسایی شهر مرکزی فیروزکوه (Vercellin, ۱۹۷۶)، و در خمسهٔ ایران به تحقیق و اکتشاف پرداختند. این گروه ونیزی در ایران دربارهٔ مجموعهٔ بناهای بودایی حوالی مقبرهٔ سلطان ارغون ایلخانی (۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱)، مقبرهٔ مشهور سلطانیه، و امامزادهٔ قیدار (زنجان) مطالعه می‌کردند. (R. Zipoli, M.G. Brambilla, G. Curatola, ۱۹۷۹، ۱۹۸۲). خانم والریا فیورانی پیاجنتینی (Piacentini)، که در آن ایام استاد مؤسسهٔ (مطالعات) شرقی ناپل (Naples Oriental Institute) بود و اینک در دانشگاه میلان تدریس می‌کند و متخصص تاریخ فتوحات استعماری و مبارزات ضد استعماری است، به اکتشاف راههای کاروانرو و جریان اسکان جمعیت در منطقهٔ کوهستانی خراسان پرداخته و در همان نواحی با هیئت باستانشناسی اخیرالذکر دانشگاه تورینو همکاری کرده است. وی، علاوه بر این، عملیات باستانشناسی دیگری در منطقهٔ خلیج فارس انجام داده است تا تاریخ هر مزر را بازسازی کند (Fiorani Piacentini, ۱۹۷۵، ۱۹۸۵). در حال حاضر (اواخر دههٔ ۱۹۸۰ / ۱۳۶۰) عملیات باستانشناسی ایتالیاییها (به همت فیورانی Fiorani، فابییتی Fabietti، و فورنارا Fornara, ۱۹۸۵) در باریکهٔ ساحلی جنوب ایران - در فاصلهٔ هرمزگان، بندرعباس و مکران - همچنان ادامه دارد.